

در پی سلسله مطالبی که در مورد آشنائی با اساتید شناخته شده (و بعضاً ناشناخته) علوم پزشکی در این مجله منتشر خواهد شد، این بار در محضر گرم جناب آقای دکتر طاهر شریعت استاد برجسته پاتولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران حاضر شدیم. با تشکر از استاد.

● لطفاً مختصری از شرح حال خود را بفرمایید.

همراه با استاد

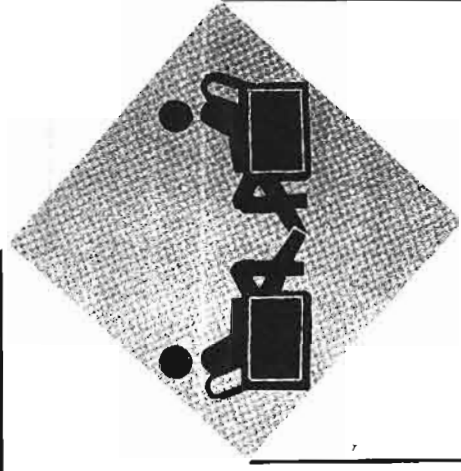
- عرض کردم من شرح حالی ندارم که قابل چاپ یا نشر باشد ولی به طور خلاصه اصولاً من در یک خانواده روحانی به دنیا آمدم (در سال ۱۳۰۵). پدرم، جدم و خانواده‌ام همه روحانی بودند. دوران تحصیلات خود را در مکتبخانه و مدرسه طلبگی و پیش پدرم گذراندم (در سالهای حکومت رضاخان). در آن دوره بایستی معلمین مورد تأیید مقامات دولتی بودند.

وارد جزئیات نمی‌شوم. مرحوم پدرم گواهی دولتی نداشت. از این رو من در همان ده بزرگ شدم و به مکتب رفتم. او معلمی را آورد. کلاسهای اول و دوم ابتدائی را گذراندم تا به سنی رسیدم که دیگر آنجا قادر به تحصیل نبودم. من فاصله ده توفیقان تا شهر کاشمر (دو کیلومتر) را صبح به صبح می‌آمدم مدرسه و بعد از ظهر برمی‌گشتم. تا سن ۱۴ تا ۱۵ سالگی که من توانستم در مدرسه طلبگی آن زمان (حاج سلطان) حضورای بگیرم. دو سه سال در همان حجره زندگی میکردم. عصرها نزد شیخی نصاب‌الصبیان را می‌خواندم و صبحها به مدرسه می‌رفتم. شاید پرحرفی باشد. طلبه آن زمان مغضوب بود. خودش بود و کنج

● دوران تحصیلات خود را در مدرسه طلبگی (پیش پدرم) گذراندم.
● بنده روی تعصبی که دارم معتقدم که ارتباط بین استاد و دانشجو از یادگارهای فرهنگ ماست.
● آن شاگردی مقرب تر بود که کارهای حجره استاد را نیز انجام می‌داد.
● امروزه معلم و متعلم بدارستی در جای خود نیستند.

حجره. تکه گوشتی می‌خریدم و لب حوض می‌آمدم (در جمع عصرانه طلاب). تا سیکل اول دبیرستان را در کاشمر بودم. سالهای چهار و پنج دبیرستان را در مدرسه شاهرضای مشهد خواندم. دیپلم را در تهران گرفتم.
تمام زندگی آن موقع پر از خاطرات جالب است که به درد خود می‌خورد و برای خود شیرین است. در دوره رضاخان می‌بایستی با لباس کوتاه و شلوار کوتاه می‌رفتم. عمق این درد را شما حس نمی‌کنید. من دهاتی با لباس کوتاه و شلوار کوتاه می‌رفتم مدرسه. مگر می‌شد؟ آن هم پسر آقا. همه بایستی با شلوار کوتاه تا بالای زانو و جوراب تا زیر زانو می‌پوشیدند. صبح به صبح ما را به خط می‌کردند.

در دبیرستان با رتبه شاگرد اول قبول



جناب آقای دکتر طاهر شریعت
استاد برجسته پاتولوژی
دانشگاه علوم پزشکی تهران

● بنده روی تعمیری که داریم
مقدمه‌ای که ارتباط بین استاد
و دانشجو از یادگارهای
فرهنگ ماست

● هر موقع شما تریبی
دادید که معلم شائق کار بود
و از مملی کیف می‌کرد و
معلم آمد تا یاد بگیرد این
رابطه برقرار می‌شود.

حرکت کرده است. آموزش ما در جا زده
است.

● چه چیزی علامت این در جا زدن
است؟

- اولین و بهترین علامت، به اصطلاح
تعداد دانشجوی جذب شده، مقدار آموزش
و حجم آموزش است که ما به دانشجو
می‌دهیم تا خود را با علوم پیشرفته
هماهنگ کند.

به اعتقاد من صرف نظر از اهانت به هر
استادی آیا ۱۶ ساعت تدریس استاد پر از
محتواست؟ یا نصف آن وقت گیر و اتلاف
وقت است و نیم دیگر مطالبی است که کارآ
نیست. نه از نظر محتوا چیزی داریم بگویم
نه آن چنان که باید با علوم جدید جا
می‌افتیم.

همین جا باید بگویم یک ضایعه
پاتولوژیک در دانشگاه‌هاست و آن مرض
«نوخواهی» به جای «علوم جدید» است.
فرض بر آن است که ما از آن جهت، up-to-
date هستیم که به جای یک رادیوگرافی
معمولی یا معاینه دقیق کلینیکی، بلافاصله

خواندم. دو سال خدمت سربازی را در
شیروان و اراک بودم. با خاطرات خیلی
جالب. در اراک (سال ۱۳۳۳) من به عنوان
طیب درمانگاه بودم گفتند بازرسی می‌آید.
بازرس، شعبان جعفری معروف بود. بعد از
طی دوره تخصصی، یکسال در لیون بودم.
بعد در فاصله کوتاهی (۳ ماه) در پاریس
بودم.

● جناب عالی از دانشگاه تهران
فارغ‌التحصیل شدید؟

- بله.

● به نظر شما چه تفاوتی بین سطح
تحصیلی داخل و خارج وجود دارد؟

- من از فرانسه اطلاع دارم. آموزش
پزشکی هر چند سال یکبار در تحول است.
در فرانسه در زمان دوگل هیئت مأمور شد.
دانشکده را پاره پاره کردند. سیستم واحدی
نیود.

در ایران خیلی تند تغییر کرد. مشکل
آموزش پزشکی ما خیلی زیاد است،
فوق‌العاده زیاد است. مناسبانه اگر نگویم
سیر نزولی را طی می‌کند ولی سیر صعودی
را طی نمی‌کند. اگر علت آن راز من پی‌رسید
باید بگویم که علتش ناشی از این امر است
که یک اختلاف دیدگاهی بین اداره‌کنندگان
آموزش وجود دارد. در خارج، دیدگاه
آموزشی از خودشان است. ولی یک مدتی
اداره‌کنندگان آموزش ما با میند فرانسوی،
آموزش را اداره می‌کردند. بعد از آن یک گروه
با دید آلمانی آمده است (فرض بر نیت خیر
آنان است). هر صاحب‌نظری سعی کرده تمام
نظرات گذشته را پاک کند. واگن را دوباره به
نقطه صفر بیاورد و آن وقت شروع به

شدم. خاطره‌ای دارم. انشایی را نوشتم در
سیکل اول دبیرستان، شعری از سعدی بود
(بر ضد صوفیان). بازرسی از خراسان آمده
بود. معلم ادبیات اصرار داشت که به من
بفهماند که بازرسی از گروه صوفیان گناباد
است. این مرد عارف انشای مرا خواند و به
من ۲۰ داد و زیر آن نوشت: «اهدنا الصراط
المستقیم». این مرد بزرگوار هنوز زنده است.
این مرد واسطه شد و من ادامه تحصیل
دادم. یکی از درسهائی که گرفتم از او بود. با
اینکه قلمم علیه او نبود ولی او
بادقت مرا تعقیب می‌کرد (به عنوان
یک گمراه).

در سال ۱۳۲۶ دیپلم را در تهران گرفتم و
همان سال در کنکور شرکت کردم. من
خاطرات فراوانی دارم. بیست و پنج سال
است که به کار دانشگاهی و معلمی اشتغال
دارم (به غیر از مدت کوتاهی). آن چیزی را
که از آن لذت می‌برم این است که معلم
دانشگاه عاشق «درس دادن» باشد نه تظاهر
به آن. من این راز آن بازرسی و نیز از شیخ
ارسطو (زمان طلبگی) یاد گرفتم. او عاشق
درس دادن بود. او دلوپایسی از این داشت که
کتابی در نجف منتشر شده و او نمی‌تواند
بخرد.

من در طی این مدت با معلمین
بزرگ‌راری روبه‌رو شدم ولی بدون شک
اولین معلم من مرحوم پدرم بود که با همه
امکانات شرایط تحصیل مرا مهیا کرد. من
بهترین خاطرات را از این معلمان دارم.

● استاد، تمام تحصیلات شما در ایران
بوده است؟

- بله بنده دانشکده طب را در تهران

باشد. (۴) رعایت حرمت علم. یعنی حقیقتاً اگر قرار است تصمیم در مورد اهل علم بگیرند، شورایی بگیرند که خود آن شورا صاحب صلاحیت باشد. مرحوم دکتر قریب اگر به من نمره صفر می‌داد، من آن را به جان و دل می‌خریدم ولی این شخص فاقد علم حتی اگر نمره هیجده به من بدهد، می‌گویم دو نمره کم گرفتم. بنابراین ارزیابی هیأت علمی بایستی به داورانی سپرده شود که حرف در آنها نباشد.

● در مورد روابط استاد و دانشجو، آنچه در مورد دانشگاه‌های خارجی شنیده‌ایم و نیز تاریخ خود ما گویای روابط گرم بین استاد و دانشجو بوده است. (چرحائی همه جا به دنبال استاد خود، این سینا بوده است). چطور می‌شود این روابط را احیاء کرد؟

- نکته حساسی است. یکی از نکات فوق‌العاده شیرین و جذاب است. بنده روی تعصبی که دارم، معتقدم که ارتباط بین استاد و دانشجو از یادگارهای فرهنگ ماست. بعضیها می‌گویند که از نظر تو ترازوهای شکسپیر را هم از شاهنامه گرفته‌اند. به قول شما چرحائی. چرا دور برویم؟ همین نزدیکتر. شاگردان از افتخاراتشان این بوده که کارهای حجه‌استاد را انجام دهند و آن شاگردی مقرب‌تر بود که دیزی استاد را نیز بار کند. مثلاً از افتخارات استاد پروین گنابادی این بود که ایشان از کسانی بوده است که مخرم ادیب بوده است و دعوا بوده است بر سر نظافت اتاق او و شاگردانی که محرم‌تر بودند، اکثر اوقات در خانه استاد بودند. به قول شما حالا وضع به جایی

● سالها پیش به من گفته‌اند با میکروسکوپ کار نکن، کور می‌شوی، ولی من گفتم این چشم به چه درد می‌خورد تنها به این درد که ببیند لقمه‌های چرپ کجاست الان این عینک من یک شیشه خالی است و از ده سال پیش بتدریج بینایی من ضعیف شد.

رسیده است که معلم، شاگرد را نمی‌شناسد و شاگرد، معلم را. حتی موقع رفتن سر کلاس، مورد تمسخر دانشجوست. در درس آاتومی دانشجو می‌گوید: بابا ول کن. جای تأسف است. پس ضرورت دارد این ارتباط آموزش را بهتر می‌کند. چرا جدا شدیم؟ چون هم معلم و هم مُتعلّم در جای خود نیستند. نه معلم، معلمی را به خاطر نفس معلمی می‌کند و از آن لذت می‌برد و نه مُتعلّم. او (متعلّم) آمده است که گواهی را بگیرد و برود. معلّم آمده است در تهران مقیم باشد، نانی بخورد. مُتعلّم آمده است از این معبر عبور بکند و صاحب صلاحیت قانونی برای کارش شود. بنابراین با هم ارتباط ندارند. هر موقع شما تربیتی دادید که معلم شائق به کار بود و از معلمی کیف کرد (شرط آن تأمین است) و مُتعلّم آمد تا یاد بگیرد، این رابطه برقرار می‌گردد.

آخرین نکته «MIR» را مطرح کنیم. حال آنکه گفتن آنها مهم نیست بلکه کاربرد آن مهم است علت. بروز این ضایعه، تنها استادان هستند.

● در امر آموزش مکان استاد، برنامه و مکان برنامه با دانشجو دخیل هستند. به نظر شما کدامیک از این عوامل اصل است؟

- خیلی ساده بگویم: (۱) انتخاب دانشجوی واجد شرایط، واجد قدرت ذهنی و علمی کافی، درک انسانی و کافی. او باید احساس کند که طبابت چه وظیفه‌ای است. به هیچ وجه من‌الوجه در سالهای اخیر، انتخاب دانشجو صحیح نبوده است. (۲) در استفاده از معلمین نهایت کمک به معلمین کار آمد بشود (هم از جنبه‌های رفاهی و همه از جهت شرکت او در مجامع و مجالس علمی). در لیون که بودم، مرحوم مارسل دارژان (کسی که اواریوکتومی و همچنین کاشت در طحال را باب کرد) می‌گفت که در فاصله ۵۰۰ کیلومتری شعاع لیون می‌باید در هر کنفرانس شرکت کنم (البته در یکی از این رفت و آمدها تصادف کرد و مرد).

امروزه کنگره‌ها و کنفرانسهای متعددی برگزار می‌شود. اگر من معلم نتوانم در کنگره‌ها شرکت کنم، چگونه معلومات خود را کامل کنم؟

(۳) تهیه امکانات آموزشی (از نظر تجهیزات و توزیع آن). مثالی بزنم. سالهاست که من عاشق کار با میکروسکوپ الکترونی هستم. شنیده‌ام که پنجاه و اندی میکروسکوپ الکترونی در مراکز وجود دارد. البته امکانات باید در جای مناسب

بگویم که چه کتابی بد است و چه کتابی خوب است.

● استاد، زمانی در کلاس درس

می فرمودید که در محضر فاضل تونی تلمذ کرده‌اید.

- نه، من وقتی به تهران آمدم، آن موقع،

منزل فاضل تونی در خیابان ری بود و به

جلسات ایشان می رفتم، به جلسات ملک

بهار می رفتم (پشت ورزشگاه). آنجا مجلس

شعر بود. در کلاسهای دانشکده حقوق

(درس جرم‌شناسی) و درس اساتیدی چون

مرحوم شریعت، مرحوم مشکوة نیز حاضر

می شدم ولی تلمذی نداشتم. فاضل طلبه

ساده‌ای بود داستانی از صفای او در خاطر

هست. شورای دانشگاه قرار بود به ایشان

درجه بدهد. به او درجه یک دادند و به

بدیع الزمان فروزانفر (که شاگرد او بود) قرار

شد پایه نه بدهند.

من به کلاسهای مسجد مرحوم مطهری

(سپهسالار سابق) می رفتم.

● استاد لطفاً درباره آثار مکتوب خود

بفرمایید.

- من در حدود چهل مقاله دارم که

تعدادی از آنها (۱۲ یا ۱۳ مقاله) به زبان

انگلیسی، و فرانسه است که بعضی از آنها در

مجلات آمریکایی چاپ شده است. مقالات

فارسی من در مجلات دانشکده پزشکی

چاپ شده است. جزوه کوچکی در زمان

ارتقای رتبه (دانشیاری به استادی) نوشتم.

غیر از آن کتاب دیگری چاپ کردم به نام

تومورهای استخوانی و دو فصل کتاب

آسیب شناسی. اخیراً مقالاتی را برای درج

در مجلات پزشکی آمریکا ارسال کرده‌ام.

نتیجه معلم علوم غیر تجربی، غریبه می ماند و دانشجو نمره‌ای می گیرد و همین.

بنا بر این رشته‌های دانشگاهی بایستی

چنان تنظیم شوند که دانشجو در بدو ورود

به دانشگاه بداند که علم شاخه‌هایی دارد. به

هر حال نه آنها و نه اینها. آموزش دانشگاه

باید طوری باشد که دانشجو بداند که این

مسئله در ارتباط عام است با بشریت،

انسانیت، با کل حیات. آن وقت مشکل حل

می شود.

به نظر بنده میکروب، شکل هسته،

ساختارهای سلولی ... با عالم حیات

ارتباط دارند. از شکل هسته، سیستم آن و از

رشته‌های آن، عظمت حیات را به دست

آوردیم نه از مجهولات، احتمالاً من پیش

آموزشهایی داشته‌ام. نیمی از اوقات من به

مطالعه کتابهای پزشکی می گذرد و بیش از

نیمی دیگر به کتابهای ادبی، فلسفی، در خانه

من ده کتاب پاتولوژی بیشتر نیست.

کتابخانه‌ای دارم. کتابهای مذهبی و دیگر را

جمع کردم که هر شب ورق می زنم. به بهانه

لغت، فرهنگ اصطلاحات عرفانی.

● چه آثاری مطالعه می فرمائید؟

- کتابهای فلسفی، عرفانی. از رساله‌ها

پیش کتابهایی را مطالعه کرده‌ام که درباره

عرفان ایران است. همه دو اوین شعرا که

جنبه عارفانه دارند. همه اینها را دارم همه

کتاب مربوط به مولانا... کتابهای ابن عربی،

کتابهای آشتیانی. رساله قشیریه را

نمی فهمم. کتاب عقل شیخ سهروردی.

آثار مرحوم مطهری و علامه طباطبائی به

خاطر جامعیت آنها. کتابهای مرحوم صدر

(فلسفتنا و اقتصادنا). کتب تاریخ. نمی توانم

- نکته دیگری که ضرورت دارد تا مطرح شود این است که به رقم اهمیت کشفیات و مادیات در عالم پزشکی، پزشکان نیابستی از پاسخ دادن به سئوالات دیگر حیات غفلت ورزند.

● به نظر شما چطور پزشک می تواند هم بر حوزه خود مسلط باشد و هم به فکر جواب دیگر حیات باشد؟

- ببینید وقتی که علم را به دانش آموز و دانشجو این طور یاد بدهند که علم یعنی

مجموعه علوم تجربی و لا غیر ضمناً

حرمت علم را چنان بالا ببرند که علوم غیر

تجربی حذف شوند، خود به خود بهترین

درس خوانده‌های علوم تجربی، پزشکی،

مهندسی هیچگونه توجهی به علوم غیر

تجربی ندارند و علوم انسانی را به مسخره

خواهند گرفت. این تمسخر در طی دهه‌های

اخیر بالا گرفته است. مثلاً یک پسر خانواده

در رشته پزشکی قبول می شود و پسر دیگر

در علوم اجتماعی. فرد اول در خانواده از

هوش بالایی برخوردار می شود و فرد دوم از

یک سطح هوشی پایین. در صورتی که به

نظر من علوم تجربی را با حافظه و هوش

کمتر می توان یاد گرفت ولی علوم اجتماعی

مشکلات زیادی دارند. این القائات گذشته

است. شما هر موقع برای علم تاریخ، علم

جغرافی و انشاء حرمت قائل شدید و آن را

همردیف فیزیک کردید، آن وقت می توانید

در دوره دانشکده این مشکل را حل کنید. در

دوره دانشکده، واحدهای علوم اجتماعی

توسط افرادی تدریس می شود که قرابت

ذهنی و فکری با دانشجو ندارند ولی معلم

فیزیک، شیمی و آناتومی قرابت دارند. در

مناسب تشخیص می دهید. بفرمایید.

● نظر جناب عالی در مورد سیاستهای درمانی موجود چیست؟

درمانی موجود چیست؟

دردی هست که من سالهاست از آن رنج می برم. من نمی دانم چه مراجعی آن را بنیاد نهادند؟ این همان «فی الفور سرویس» در زبان فارسی است ولی از نقطه نظر درمان و آموزش یالاتی است که به جان دانشگاههای پزشکی افتاده است. شخصیتهای صاحب نظری نیز مشغول آن هستند. از نظر من، دانشگاه و قسمتهای درمانی دانشگاه مرجع دو امرند. هم مرجع آموزش و هم مرجعی برای گره گشائی مسائل لاینحل پزشکی. در همین زمینه نیاز به بحث طلبگی است. اگر مینا بر این سیاست درمانی باشد و تعداد بیمار باشد، دیگر چه کسی مشغول کار می شود؟ نفس انسان به دنبال این است که اگر ۵ نفر معالجه شوند بهتر است از اینکه ۳ نفر معالجه شوند. اگر یک «آباندیسیت» را عمل کنم بهتر است تا بعد از یکماه و نیم معطلی یک آبسه فوق طحال پیدا کنم. باید از راه دیگری، پزشک تامین شود. چرا از راه تعداد مریض دیدن؟ سطح آموزش و درمانی به این ترتیب پایین می آید. به نظر من همان تکنیکی که در سالهای اولیه تاسیس دانشگاه انجام می شد، مناسب است. استاد و دانشجو بر سر یک case بحث کنند، درگیر شوند [حاصل آن] در مجلات علمی منتشر شود. البته بنده صلاحیت اظهار نظر در مورد سیاست کلی در این زمینه را ندارم.

● استاد اگر توصیه ای دارید بفرمایید.

بله چندین توصیه دارم توصیه به -

● استاد به مطب داری نیز اشتغال داشته اید؟

بله، من اوایل کارم مطبی داور کردم در حدود ۵-۶ سال. بعد کارم گرفت و مردم از سرو کولم بالا رفتند ولی [مطب داری] باعث شد که من از مطالعه باز بمانم. در شرق تهران مطبی داشتم. آقا نجفی نیز امام جماعت مسجدی در خیابان سلیمانیه بود. ایشان اصرار داشت که بنده به مطب داری ادامه دهم. مدتی هم در بیمارستانی (در سمت مشاور) مشغول به کار بودم. اکثر اوقات من در دانشکده و به تدریس گذشته است. با توجه به این مطب است که می توانم بگویم اگر این مطب درست باشد و قرار باشد من از اول شروع کنم، [بدون شک] همین راه را تا پایان ادامه خواهیم داد و همین شغل را انتخاب خواهیم کرد. اما این دفعه به مسئولان خواهیم گفت که امکانات لازم را به ما بدهند. الان چهار سال است که به هیچ کنگره ای نرفتم. دل من لک می زند. مثل تشنه ای که در کویر دویده است.

آن چیزی که وحشت دارم این است که من وقت دانشجویان را نگیرم. من همیشه تصورم این بوده است که وقت دانشجویان را می گیرم.

الآن من در سنین بازنشستگی هستم و می خواهم بعد از بازنشستگی به مطالعه کتابهای ادبی بپردازم.

● استاد با تشکر از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید در پایان اگر مطلبی را

مناسب تشخیص می دهید. بفرمایید.

● من خواهم این است که این -

مصاحبه را چاپ نکنید. ببینید من اتوبوس هم سوار می شوم. دانشجویی گفته بود که چرا فلانی ماشین ندارد. من گفتم که بالعکس من راننده ای دارم با اسکورت مفصل. می دانید در این سن نگرانی من این است که چرا نمی توانم بیشتر بخوانم. چشم راست من دید ندارد. چشم چپ من ۳/۷۵ (آستیگمات) است. سالها پیش به من گفته اند که با میکروسکوپ کار نکن، کور می شوی ولی من گفتم این چشم به چه درد می خورد. تنها به این درد که ببیند لقمه های چرب کجاست. الان این عینک من یک شیشه خالی است. از ده سال پیش به تدریج بینایی من ضعیف شد.

در سال ۱۹۶۰ در لیون به من گفته شد که به علت «برنشتکازی» با فرمالین کار نکنم یعنی دو چیز ضد ولی با این وجود هیچ «پیس» استخوانی نیست که خودم نبرم. لذتی دارد «چشم نداشتن» و «کتاب خواندن» برنشتکازی داشتن و با «فرمالین» کار کردن. در این وقت می رسم به درسهایی که شیخ ارسطو به من داد.

در کنگره بیماریهای گوارش به رئیس دانشگاه پیشنهاد کردم که این فرمایش حضرت رسول: «أَعَدُّ عَالِماً أَوْ مَتَعَلِّماً أَوْ مَسْتَمِعاً أَوْ مَجْتَبِئاً وَلَا تَكُنْ الْخَامِسَةَ فَتَهْلِكُ» به صورت پوستر و بروشور در اختیار همه دانشگاهی قرار داده شود و در جامعه در سطح عموم منتشر شود. باید راه را برای این معقولات باز کرد.